

ترکان پارسی گوی

اشعار پارسی شاعران عثمانی

(۲)

فضولی بغدادی

فضولی یکی از بزرگترین، یا به قولی شاید بزرگترین شاعر ترکی عثمانی بوده که شهرتش در زمان زندگی و پس از وفات از بین النهرین به ترکیه عثمانی و آذربایجان و آسیای مرکزی رسیده و قرن‌ها سرمشق شاعران دیگر بوده است. در ترکیه و ایران (جمهوری آذربایجان) تاریخ زندگی او را بررسی کرده و رساله‌هایی درباره زندگی و آثارش نوشته اند. دانشمند ترک شناس فقید ایتالیایی، بمباچی* دقیق ترین پژوهش را درباره زندگی و شعر فضولی در طی چند مقاله عرضه داشته است و مثنوی لیلی و مجنون فضولی را با

* در زبانهای غربی بیش از هر کس استاد السیو بمباچی (Alessio Bombaci) درباره فضولی تحقیق کرده و مقاله نوشته است. از آن جمله است:

A. Bombaci: *La Letteratura Turca*. Sonsoni- Accademia 1969, pp. 239-255.

_____, The Place and Date of Birth of Fuzuli (محل و تاریخ تولد فضولی) In Bosworth (ed) : *Iran and Islam. in memory of the late Vladimir Minorsky*. Edinburgh University Press, 1971, pp. 91-105.

_____, *The History of Leyla and Majnun*. London, 1970.

رساله ای است که در آغاز ترجمه لیل و مجنون فضولی به انگلیسی (هنوان قبل)، اثر صوفی حوی (Sofi Huri) چاپ شده است در ۱۱۲ صفحه، شامل شرح حال فضولی - آثار فضولی - افسانه مجنون - لیلی و مجنون نظامی - لیل و مجنون فضولی.

نوشته های استاد بمباچی مأخذ اصلی این مقاله است. استاد ترک و ترکی شناس دانشگاه ناپل بود، به فارسی علاقه مند و نیازمند بود و بسیار کوشید که وسوسه آمدن به شیکاگورا از سر من به در کند. روحش شاد و نامش گرامی باد.

اثر نظامی گنجوی و منشأ آن در ادبیات عربی به دقت و تفصیل تمام سنجیده است. در زبان فارسی استاد صفا در جلد پنجم تاریخ ادبیات در ایران و پیش از او استاد خیام پور در نشریه دانشکده ادبیات تبریز فصولی را به خوانندگان فارسی زبان معرفی نموده اند.^۱

فصولی در حدود ربع چهارم قرن پانزدهم میلادی، شاید در ۱۴۸۰، احتمالاً در نجف تولد یافت. نام او محمد و نام پدرش سلیمان است و تخلص «فصولی» را به دو معنی اختیار کرده است یکی جمع فضل یعنی فضائل یا دانشها و دیگر به مفهوم ناخوشایند «یاوه گو» و کسی که در کار و سخن دیگران دخالت می کند. وی علت انتخاب این تخلص را در مقدمه دیوان فارسی، طی گفتگویی شاید ساختگی با یکی از دوستانش نقل کرده می گوید:

... در ابتدای شروع نظم هر چند روزی دل بر تخلصی می نهادم و بعد از مدتی به واسطه ظهور شریکی به تخلص دیگر تغییر می دادم. آخر الامر معلوم شد که یارانی که پیش از من بوده اند تخلصها را بیش از معانی ربوده اند. خیال کردم اگر تخلص مشترک اختیار نمایم در انتساب نظم بر من حیف رود اگر مغلوب باشم و بر شریک ظلم شود اگر غالب آیم. بنا بر رفع ملاست التباس «فصولی» تخلص کردم و از تشویش ستم شریکان پناه به جانب تخلص بردم و دانستم که این تخلص مقبول طبع کسی نخواهد افتاد که بیم شرکت او به من تشویشی نتواند داد...^۲

فصولی در اصل از قبیله ترکمن بیات بوده که در تحولات دوره های سلجوقی و مغول در آسیای غربی پراکنده شده بودند. نیاکان فصولی بیابان نشین بودند ولی اجداد نزدیک به عهد او در شهر می زیستند. روزگاری بوده که جمعیت بزرگی از سکنه بغداد ترکان بوده اند تا حدی که بیم آن می رفته که آن شهر نیز مانند آذربایجان و آسیای صغیر یکسره ترک زبان شود. شاه اسمعیل در شعری به این مطلب اشاره کرده است.^۳ از سالهای کودکی و اوان جوانی فصولی چیزی نمی دانیم. مسلم است که بیشتر سالهای زندگی خود را تا روزگار پیری در خدمت آستان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نجف گذرانیده است. ماهیت شغل او در آن درگاه دقیقاً دانسته نیست. گویا کوششی کرده بوده که از آن کار معاف گردد تا بتواند تمام وقتش را به سرودن اشعار در مدح و ثنای صاحب آن آستان صرف کند.

فصولی همواره در آرزوی پیوستن به دربار پادشاهان و نیل به جاه و رفاه به سر می برد، ولی هرگز به این آرزو نرسید. مقام او در سخنوری و معلومات زمانه بلند بود و از اشعارش بر می آید که علم کلام و تصوف و نجوم و پزشکی را می دانست. درخواستهای بسیار به حکام و دربارهای زمان خود نوشت به این امید که مانند شاعران قدیم قدرش را بشناسند که نشناختند.

نخستین ممدوح او شاه اسمعیل صفوی ست که در ۱۵۰۸ بغداد را گرفت، ستیان را کشتار کرد و مزارهای ستیان معروف را ویران ساخت و فرمان داد که مردم باید سه خلیفه اول (ابوبکر و عمر و عثمان) را لعن کنند. اماکن مقدس شیعیان را در کربلا و نجف آباد کرد و اموال بسیار به محافظت آن اختصاص داد.

در ۱۵۱۴ ابراهیم خان کُرد به حکومت بغداد رسید و فضولی او را مدح نمود. آخرین حاکم صفوی بغداد محمدخان تکلو بود که فضولی مدح او را هم در قصیده ای سرود. در ۱۵۳۴ سلطان سلیمان قانونی بغداد را گرفت و برای تحکیم پایه های قدرت خویش چهار ماه در آن شهر درنگ کرد. سلطان سلیمان، برخلاف شاه اسمعیل، اماکن مقدس شیعه را محترم شمرد و حتی برای زیارت مقابر متبرک امامان شیعه به نجف و کربلا سفر کرد. این رفتار نجیبانه در دل فضولی اثر داشت و او را به آینده روشن تری در سرنوشت خود امیدوار ساخت. در قصاید خود سلطان سلیمان را «سلطان دین» و نگهبان شرع و خلیفه خلفای پیغمبر خواند. پاداش این بندگی و ارادت فضولی را سلطان مقرر داشت که روزی نه آقچه (نام سکه جاری آن زمان) از مضافات بودجه مقامات متبرک به او پرداخت گردد. ولی این دستور به بهانه کمبود بودجه مجری نگشت. فضولی تقاضای خود را به «نشانجی» (= وزیر کشور) عثمانی فرستاد و سرانجام معلوم نیست که آیا هرگز وجهی به شاعر رسید یا نه، هرچند که عاشق چلبی که در ۱۵۶۶ شرح حال او را نوشته - بی آن که خبر از وفات او را در ۱۵۵۶ داشته باشد - معتقد است که این مقرری به او رسیده است. اما شکی نیست که چلبی فقط برای خوشامد حکومت عثمانی می نویسد که فضولی در رفاه می زیسته است. فضولی در مثنوی لیلی و مجنون از فقر خود سخن به میان آورده بگله می کند که پاداش هنر و شایستگی او را نداده اند. در قصیده ای از جور روزگار شکایت می کند که همواره ناکسان را بر می کشد و مردم شایسته را خوار می دارد، بر زوال شعر در بغداد تأسف می خورد و از شاعران بزرگ ابونواس و نظامی گنجوی و امیر علیشیر نوایی یاد می کند که از عزت و احترام برخوردار بوده اند. این قصیده را به دومین حاکم عثمانی بغداد اویس پاشا تقدیم می کند. اویس پاشا خوش گذران و شرا بخوار بوده است و فضولی بدین مناسبت یکی از قصائد خود را با توصیف شیشه شراب آغاز می کند. در قصیده ای دیگر امنیت بغداد را و این را که خانه ها احتیاج به در و دیوار ندارند می ستاید. در سالهای حکومت اویس پاشا ظاهراً مختصر توجهی به احوال شاعر کرده و حاجتش را بر می آورده اند.

حاکم بعدی بغداد جعفر پاشا اهل ادب بود و علاقه مند به عرفان. فضولی برای خوشامد وی قلم را تعریف و تیغ را تقبیح کرده و ادعا نموده است که از صاحبان قدرت

مساعدت نمی پذیرد. اما آماده است که به خدمت مردی لایق همچون پاشا درآید و امیدوار است که به حضور او برسد. اما در دستگاه این حاکم هم تیر او به هدف مراد نرسید و به گفته خودش در کنار دریا می زیست و همچنان لب تشنه ماند. چهارمین حاکم عثمانی بغداد در حیات فضولی ایاس پاشا مرد شمشیر بود نه جام و قلم. در این دوره فضولی تعلق شیعی خود را آشکار نمود. ورود ایاس پاشا را همان گونه تهنیت گفت که ورود سلطان سلیمان را گفته بود. از جمله نوشت که با ورود ایاس پاشا مردم پس از ده سال امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با عشق و ولاء ذکر می کنند و او را ساقی کوثر می خوانند. ایاس پاشا نسبت به آستان شاه نجف اظهار بندگی می کرد و در راه بصره بقعه مقدس نجف را زیارت کرد. در این زمان فضولی خود را سرزنش می کند که چرا در پنجاه سال گذشته لب به ثنای کسی جز امیرالمؤمنین علی گشوده است. در زمان حکومت ایاس پاشا نجف را ترک کرد و بار دیگر در بغداد اقامت گرفت. سرانجام در شعری که خطاب به محمد پاشا آخرین حاکم عثمانی بغداد سرود، بار دیگر از ناکامی خود حکایت و شکایت کرد. به نظر می رسد که فضولی آخرین سالهای حیات را در کربلا گذرانده و به گردآوری اشعار خود مشغول بوده است. در همین ایام به سفارش محمد پاشا تحریری آزاد از داستان فاجعه کربلا که حسین واعظ کاشفی تألیف نموده، فراهم آورد.

فضولی پسری داشته به نام فضلی که گویا با پدر خود نمی ساخته است. شاعر در قصیده ای فارسی در شرح وضع خود و پسرش تمثیل باغ و درخت و میوه را به کار برده و صلاح را در جدایی از پسرش دانسته است. فضلی گویا طبع شعر هم داشته است. سلیمان نظیف (در گذشته در ۱۳۰۶/۱۹۲۷) شرح زندگی فضولی را نوشته و ضمن آن رباعی زیر را که علی امیری در هجای فضلی ساخته، نقل نموده است:

در حله دو ششاعرند فضلی پسر و پدر فضولی

عکس اند جمیع کار عالم فضلی پدر و پسر فضولی

از این رباعی بر می آید که پدر و پسر در حله بوده اند، دست کم هنگام سرودن این رباعی. زندگی فضولی در ۱۳۵۶/۹۳۵ شمسی، در شیوع بیماری وبا به پایان رسید، محتملاً در کربلا. فضولی را نباید منحصرأ از راه گله ها و ناله هایش شناخت. شکایت از روزگار و فقر و بیوفایی دیگران، همه موضوعهایی ست که در سنت شاعران سابقه داشته و شاهان و توانگران را مخاطب ساختن و دست نیاز به سوی آنان بلند کردن و یاری طلبیدن نیز رسمی دیرین بوده است. احدی در شرح حالی که از زندگی فضولی نوشته، شاعر را که با او همزمان و همشهری بوده است به صورتی دیگر معرفی می کند. به گفته احدی، در شعر

فضولی نمونه هایی از تفاخر او به قدرت سخنوری و مقام بلند شاعری و نیز طنزهای سیاسی و همچنین اثری از شوخ طبعی هست، علاوه بر بیان رنجها و محرومیت‌های پی در پی، و در حقیقت زندگی او سرشار بوده است از عشق و شعر.

آثار فضولی

فضولی به فارسی و ترکی و عربی شعر می سروده است. در این اشعار، به گفته محققان ادبیات شرقی، وی زیر نفوذ شدید زبان فارسی و آثار شاعران فارسی زبان بوده است. آثار او به زبان ترکی عبارت است از سیصد غزل، دوازده مسمط، در حدود چهل قطعه به اندازه های متفاوت از ۲ تا ۹ بیت، بیش از هفتاد رباعی، و چهل قصیده. علاوه بر این فضولی رساله چهل حدیث جامی را که مرکب از چهل رباعی ست به ترکی در آورده است. به نثر ترکی پنج نامه از او باقی مانده و نیز ترجمه آزاد کتاب روضة الشهداء تألیف ملاحسین کاشفی که فضولی آن را حدیقة السعداء نامیده است. مهمترین اثر ترکی او مثنوی لیلی و مجنون است. در بیش از سه هزار بیت که شاهکار او شمرده می شود و ترجمه آن به انگلیسی منتشر شده است.^۲

آثار فارسی فضولی جمعاً در حدود هشت هزار بیت و کیفیت آن برتر و بهتر از شعر ترکی اوست. سرزمینی که زادگاه و موطن او بود، در آن روزگار زیر سیطره فرهنگ ایران بود و فضولی در قصیده موسوم به انیس القلب که آن را به دربار عثمانی فرستاده، اقامتگاه خود را ایران خوانده است:

انیس القلب کردم نام این محبوب و می خواهم که هر ساعت دهم در بزم اهل فہم جولانش ...
 به دست پاکبازان امانت پیشه بسپارم فرستم سوی دارالعدل روم از ملک ایرانش^۳
 وی ۴۱۰ غزل سروده، یعنی حدود یک صد غزل بیشتر از ترکی؛ یک ترکیب بند در ۱۵ بند شش بیتی، یک «مستیع» یعنی مسمطی مرکب از سه بیت و یک مصراع که قافیه آن در پایان هر یک از ده بند تکرار می شود؛ و یک مخمس شامل ۱۳ بند. نیز دارای ۴۶ قطعه است به اندازه های متفاوت که در بعضی از آنها نکته ها و اشاراتی به احوال خودش گنجانده است. به دنبال مقطعات، ۱۰۵ رباعی و سپس ساقی نامه معروف او در بیش از ۳۲۰ بیت است. این ساقی نامه پس از مقدمه ای در ۳۸ بیت، به هفت «نشأه جام» تقسیم شده است. همه نشأه ها با چند بیت خطاب به ساقی (بیا ساقی..). آغاز می شود و سپس مناظره شاعر به ترتیب با فی، دف، چنگ، عود، طنبور، قانون، و مطرب نقل می گردد. این نوع ساقی نامه با مناظرات داخل آن با شش ساز موسیقی و در پایان با مطرب بدیع و بی سابقه است یا اگر نمونه قدیمتری دارد، بنده آن را به یاد نمی آورم. علاوه بر این، دو نوشته منشور

از او باقی ست: یکی «صحت و مرض» که «حسن و عشق» و «روح نامه» و «سفرنامه روح» نیز خوانده شده است و تقریباً بیست صفحه است. دوم «رند و زاهد» که در پایان آن پدر در موافقت با پسر خود میخانه را همانند مسجد محترم می شمرد. فضولی چهل معما نیز به فارسی ساخته است. وی تعدادی قصیده عربی هم سروده بوده که فقط هفت تای آن در دست است.

در میان چهارصد و ده غزل هفت بیتی فضولی به فارسی، غزلهای زیبا و خواندنی کم نیست. ولی روی هم رفته برای فارسی زبانان که با هزاران غزل از صدها غزلسرای دوره های شعر فارسی آشنایی دارند، غزلهای فضولی خلأ محسوسی را پر نمی کند. اما به هر حال شعر او و تخیلاتش در اصالت و صداقت احساس و زیبایی ابداً کمتر از ۱۲-۱۳ هزار شاعری نیست که نامشان در تذکره ها و در فرهنگ سخنوران مرحوم استاد خیام پور آمده است.

بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

نمونه هایی از شعر فضولی

از قصیده ای خطاب به پسرش فضلی که با پدر
نمی ساخت و نصیحت به او که از هم جدا شوند

... روزی که آمدی ز عدم جانب وجود	می کرد زن رعایت تو از درون جان
از شیر چون برید تورا دایه سپهر	دایم ز ملک و مال منت بود آب و نان...
صرف تو شد تمامی نقد حیات من	حالا که سر ز کبر کشیدی بر آسمان
در من نماند طاقت بار بلای تو	زان رو که من ضعیف شدم، بار تو گران
زین کارها که لازم عهد شباب توست	تا کی ملامتم رسد از پیر و از جوان
می ترسم از هلاک اگر غم فرو خورم	بیم فضیحت است اگر بر کشم فغان...
چون نیست با منت سر یاری و همدمی	با من نه ای موافق و همراز و همزبان...
بی من بزی که روی نه در تو اعتبار	تا با منی نه نام تورا هست نه نشان
قدرت چو یافت بچه شاهین به صید خویش	بهر همان بود که بپرد ز آشیان
کامل چو گشت لعل درخشان به آب و رنگ	حکم طبیعت است که بیرون فتد ز کان
بهر نظام ملک جهان عین حکمت است	هر نکته ای که گفت فضولی ناتوان

غزل شماره ۷۰

مه دلاکی من آینه اهل نظر است
در تمنای وصال دم تیغش همه دم
همه را غرقه به خون است دل از غمزه او
به کفی تیغ گرفته به کفی سنگ مدام
پایمال الم از تیغ ستمکاری اوست
آهم از چرخ برین می گذرد در غم او
چاک چاک است ز غم سینه ما چون شانه
نشود قطع به مقراض جفا پیوندش
هوسی در سرت افتاد فضولی زان مه
هر زمان صید کسی کرده به شکل دگر است
عاشقان را تن چون موی به خونا به تر است
رگ جان همه را غمزه او بیشتر است
بر سر عربده با عاشق خونین جگر است
تن عشاق که باریکتر از موی سر است
آه از این غم که ز حال دل من بیخبر است
وه که ملک دل ما را غم اورخنه گر است
بس که پیوسته دلم بسته آن سیمبر است
حذری کن که در این واقعه سر در خطر است

غزل شماره ۱۱۲

هر که را هست دلی، سیمبری خواهد داشت
هر که را چشم تری هست، سرش خالی نیست
هر که را هست بت عشوه گری در عالم
هر که خون جگر از دیده روان می سازد
هر که دارد نظری بر رخ یاری بی شک
هر بلایی که ز عشق است در او ذوقی نیست
غافل از آه فضولی مشوای بی پروا
ز غم سیمبری چشم تری خواهد داشت
سر سودای بت عشوه گری خواهد داشت
خون نشان چشمی و خونین جگری خواهد داشت
بی جهت نیست، به جایی نظری خواهد داشت
هر دم از عشق بلای دگری خواهد داشت
نه بلایی ست که با ما ضرری خواهد داشت
که ز سوز جگر است و اثری خواهد داشت

غزل شماره ۱۲۵

چند منعم کنی از عشق جوانان ای شیخ؟
حکم منع از مه رخسار جوانان نشده ست
بر دل زار من آزار جوانان کم نیست
نه به خود می کشم ایام جوانی می ناب
رخ زیبا پسران قبله اهل نظر است
خیز تا کسب جوانی ز می ناب کنیم
ای فضولی مطلب ترک هوای پسران
نیستم طفل فرییم بود آسان ای شیخ؟
مگر آگه نه ای از معنی قرآن ای شیخ؟
توهم از طعنه بسیار مرنجان ای شیخ
می دهد پند مرا گردش دوران ای شیخ
هر که باور نکند نیست مسلمان ای شیخ
چند مانیم چنین پیر و پریشان ای شیخ
نیست آسان که کسی بگذرد از جان ای شیخ

غزل شماره ۳۳۲

گوش بر قول رقیبان بداندیش مکن
جور بر عاشق سودازده خویش مکن
بیش از این نیست مرا تاب جفاکاری تو
ای جفاکار، جفاکاری از این بیش مکن
نیستم من به همان حال که بودم زین پیش
تو همان جور که می کردی از این پیش مکن
بادشاهی، ز تو خوش نیست ستم بر درویش
رحم پیش آرستم بر من درویش مکن
حذر از آه دل ریش کن از بهر خدا
خویش را مایل آزار دل ریش مکن
زندگی بهر چه باید چو مرا می گویند
می مخور ذوق مبین کام مزن عیش مکن
در یکی جو ز یکی خواه فضولی مقصد
نقد دین صرف ره هر بت بدکیش مکن

غزل شماره ۳۷۲

شانه ای گل به خم طره طرار منه
بستر راحت دلهاست، در او خار منه
پایمالم مکن ای قامت خم مژگان را
خسار زیر قدمم از پی آزار منه
سر آن زلف مکش بی ادب ای مشاطه
دست بی باک چنین در دهن مار منه
سیر صحرای بلا شیوه سربازان است
پای تقلید در این وادی خونخوار منه
مرسان از بدی کار کدورت بر دل
داغ صد دغدغه بر سینه افگار منه
ای قضا بر خط رخسار بتان گاه رقم
نقطه جز مردمک چشم من زار منه
می رسد کار به تدریج فضولی به کمال
بهر تقوی قدح از دست به یک بار منه

دو نمونه از مقطعات فارسی فضولی

صانعی کز آب و گل فیض کمال قدرتش
دلبران لاله رخسار نسمنبر آفرید
تا نماید صنع او ضایع ز بهر عاشقی
دل درون عاشقان درد پرور آفرید
عاشقان را بر جفای ماهرویان صبر داد
ماهرویان را جفاکار و ستمگر آفرید
گر به جرم عشق عاشق را نگیرد دور نیست
چون ز بهر عاشقی دل داد و دلبر آفرید

دیوان فارسی، ص ۶۱۳

اول عمرم که هنگام سرور و ذوق بود
عاری از علم و عمل در جهل و نادانی گذشت
از طفولیت چو بگذشتم اسیر غم شدم
بعضی آن هم در خیال عالم فانی گذشت
آخر عمرم که ایام صلاح است و ورع
در ندامت صرف گشت و در پشیمانی گذشت
آه از این عمری کز او ذوقی ندیدم هیچ گاه
غافل از کیفیت لذات روحانی گذشت

دیوان فارسی، ص ۶۳۰

سه رباعی

وز سوز جگر چشم گهر بار ای شمع	داری همه شب دیده بیدار ای شمع
گویا که چو من جدایی از بار ای شمع	می سوزی و می گذاری و می گری
دیوان فارسی، ص ۶۶۴	
نوک مژه ای ست از تحسّر نمناک	هر سبزه تر که سر زده ست از دل خاک
گریبان زغمی که دیده اند از افلاک	گویا که شده حاک اسیران زمین
ص ۶۶۶	
من پر کنم از اشک و تو از گل دامن	خوش آن که دمی با تو کنم سیر چمن
من باشم و تو باشی و تو باشی و من	ما را نبود رقیب در پیرامن
ص ۶۶۹	

چند بیت فارسی از مقدمه دیوان ترکی

چاپ ترکیه، ۱۲۶۸ هجری قمری

بود همدم حوریان در بهشت	اگر عمرها مردم بد سرشت
ز جبریل خواند فنون ادب	در آن محفل پر صفا روز و شب
نگردد از او جز بدی آشکار	بر آن اعتقادم که انجام کار
فتد خسوار و بيقدر بر روی خاک	و گر سالها گوهر تابناک
ز خاکش بر آینه اعتبار	بر آنم که کمتر نشیند غبار
شسهان را برازنده افسر است	چو از خاک خیزد همان گوهر است
ص ۶	
که ندارد دل ظلمانش از عرفان نور	آه از آن بادیه پیمای بیابان حسد
خویش را دیده به از بانی بیت المعمور	چون عناکب به دو بیتی که به هم می بافتد
گردد از گرد حسد دیده انصافش کور	عیب باشد همه جا مطرح مد نظرش
ص ۸	

یادداشتها:

۱- دکتر ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران. جلد پنجم، بخش دوم، چاپ چهارم، طهران ۱۳۷۳، ص ۶۷۴-۶۷۹. دکتر خیام پور، «نشریات ترکیه، فضولی، محیط، زندگانی و شخصیت او»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال سوم، شماره ۱-۲، ص ۹۷-۱۱۰ (موضوع مقاله معرفی رساله دکترای آقای عبدالقادر قراخان است درباره فضولی که در دانشگاه استانبول در ۱۹۴۵ نوشته است).

۲- دیوان فارسی فضولی، با تصحیح و حواشی به کوشش حسیه مازی اوغلی، آنکارا ۱۹۶۲، ص ۱۰-۱۱.

۳- Leyla and Mejnun, by Fuzuli. Translated from Turkish by Sofi Huri. London 1970.

۴- دیوان فارسی، قصیده اول، ص ۱۷-۳۱، ابیات ۱۳۱ و ۱۳۳.